

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَأَشْرَفِ النَّبِيِّينَ  
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ  
إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قلتُ يا ابا عبد الله! ما حقيقة العبودية قال: ثلاثة اشياء: أن لا يرى العبدُ لِنَفْسِهِ فِيما حَوَّلَهُ اللهُ  
مَلِكاً، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللهِ، يَضْعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللهُ بِهِ، وَ لَا يَدْبِرُ الْعَبْدُ  
لِنَفْسِهِ تَدْبِيراً،

صحت راجع به فقره ثانيه از اين سه قسمی که امام صادق عليه السلام بيان می کنند و آثار  
عبودیت را حضرت در این جا می شمرند بود که بنده تدبیری برای خود نمی تواند اتخاذ کند. معنای  
این مسأله و کیفیت تدبیر در جلسات گذشته عرض شد.

بحث ما راجع به کیفیت حکومت و تدبیر امور اجتماعی و حکومت مردم بود در مکتب انبیاء  
و ائمه عليهم السلام، و نحوه اداره امور براساس مکتب انبیاء، عرض شد محوریت حکومت رسل الهی  
و اولیاء الهی براساس محوریت توحید است یعنی اتّجاه مسأله و سمت گیری و جهت گیری در تمام  
حرکات و سکانات و اوامر و نواهی در حکومت انبیاء به سمت توحید است. یعنی به سمت حق بدون  
در نظر گرفتن هیچ گونه مصلحت شخصی و منافع شخصی و تحزّب و تمایل به گروه خاص و یا

شخص خاص.

ببینید سیدالشهداء علیه السلام وقتی که آن خطبه‌ای را که می‌خواند در ضمن آن خطبه منویات و اهداف خود را در این سفر عظیم بیان می‌کند در همه اینها هیچ وقت خود را مطرح نمی‌کند و در این راستا بین خود و بین دیگران تفاوتی قائل

نمی‌شود حالا این که من امام شما هستم شما باید به طرف من بیایید دور من باشید، از دستورات من پیروی کنید، غیر مرا کنار بگذارید اصلاً در کلام سیدالشهداء نیست.

حضرت می‌فرماید: اللَّهُمَّ أَنْكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنْ تَنَافُسٍ فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَاثُ مِنْ فَضُولِ الْحَطَامِ، "خدایا تو می‌دانی آن چه که از ما سر زده است یا سر خواهد زد برای رسیدن به یک مقام و برای رسیدن به یک پست دنیوی نیست. منظور ما سلطه نیست، منظور ما استیلاء نیست، ما خدا را برای استیلاء بر مردم نمی‌خواهیم، دین را برای استیلاء بر نفوس مردم و اموال و اعراض مردم به کار نمی‌گیریم" این کلام سیدالشهداء است دیگر، منظور ما خود خداست در هر مظهري و در هر جلوه‌ای. البته این عبارت شبیه آن عبارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که می‌فرماید: "اللَّهُمَّ أَنْكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنْ تَنَافُسٍ فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَاثُ مِنْ فَضُولِ الْحَطَامِ" یعنی ما برای زیاده‌طلبی نیامدیم دست به این کار بزنیم."

حطام، حطام دنیوی، اینها همه‌اش حطام است دیگر. الآن در بین کشورها و ملل اساس استیلاء و اساس حرکت برای زیاده‌طلبی است آیا تا به حال دیده‌اید که یک کشور در معامله با کشور دیگر قصدش رساندن خیر و برکت به آن کشور باشد؟ مثلاً فرض کنید که دو کشور با هم معامله می‌کنند کالایی را ردّ و بدل

می‌کنند، قراردادی را امضاء می‌کنند، پروتکلی را فرض بکنید که تقریر می‌کنند، در تمام اینها اصل و اساس چیست؟ برای رسیدن به ربح است دیگر، هر کسی زورش بیشتر است طبعاً آن طرف دیگر را در موضع پایین‌تری می‌خواهد قرار بدهد. در تمام حرکت‌های دنیا و مردم دنیا این مسأله به چشم می‌خورد. یک کشور بیاید به کشور دیگر کمک کند براساس رساندن خیر و براساس منفعت او، و لو اینکه به ضرر خود او هم تمام بشود و راجع به این قضیه دیگر اصلاً بحث قابل طرح نیست؛ چون آنقدر این مسأله روشن است که خوب مشخص است که مسأله به چه عنوان است.

فقط من یک آمار مدّتی پیش در ذهنم بود از طرف بعضی از سازمان‌های وابسته به سازمان ملل آنها این آمار را داده بودند که اضافه غذایی که فقط در ایالات متّحده دور ریخته می‌شود، آن اضافی غذای یک ساله می‌تواند تا دو سال ملّت افریقا را سیر کند. اضافه بر این، مدّتها است البتّه این مسأله‌ای که خدمتتان عرض می‌کنم اینها چیزهایی است که خود آنها اعتراف می‌کنند برای اینکه سطح صادرات موادّ غلّه در یک سطح معمول بماند، می‌دانید شما در بیشتر شاید در خیلی از سالها این مسأله بوده که اینها غلّه مازاد خود را به دریا می‌ریزند برای اینکه آن سطح صادرات و قیمت و ارزش در یک سطحی باقی بماند، در حالی که خدا

می‌داند روزانه در همین افریقا چقدر از گرسنگی و قحطی تلف می‌شوند. خوب چرا به آنها نمی‌دهید، به جای اینکه دور بریزید مجانی در اختیار آنها قرار بدهید.

و همین طور در همه موارد ما این مسأله را می‌بینیم. در کیفیت صدور تکنیک به کشورها، تکنولوژی به کشورها، در کیفیت جذب افراد، در کیفیت صدور افراد، در تمام معاملات محوریت براساس منفعت شخصی دُور می‌زند که الآن این به عنوان یک اصل پذیرفته شده در همه دنیا تلقی می‌شود. می‌گویند: مسأله تساوی و رعایت حقوق طرفین، یعنی نه شما به ما ظلم کنید نه ما به شما ظلم می‌کنیم. این یک اصل پذیرفته شده است. اگر یکی از آن دو طرف یک کمی اهمال بکند خوب انسان می‌بیند که چه کلاهی بر سرش می‌رود.

اما در حکومت الهی و حکومت انبیاء این مسأله به چشم نمی‌خورد. در حکومت اولیاء الهی مسأله به روح و جان و نفس افراد برمی‌گردد. در حکومت الهی مرز وجود ندارد. همه افراد مؤمن به پروردگار در هر نقطه که می‌خواهند باشند آنها جزء قلمرو اسلام و حکومت الهی هستند. و بیگانه آن کسی است که با مرام و مکتب ایمان به پروردگار تعارض داشته باشد ولو در همان مملکت اسلامی باشد. روی این جهت اگر یک نفر مسلمان در یکی از نقاط دنیا باشد بالنسبه به ملل مسلمان ما و مملکت مسلمان ما جزو افراد شهر نشین و داخل در آن تمدن محسوب می‌شود. ببینید چگونه اسلام مرز را برمی‌دارد و از ظاهر عبور می‌کند و

مرز را مرز باطن قرار می‌دهد، مرز عقیده قرار می‌دهد، این حدود و این ثغور دیگر از میان برداشته می‌شود.

هر یک از افراد مؤمن و مسلمان وقتی که می‌خواهد به مملکت اسلام بیاید احتیاج به روایتی نباید داشته باشد، چون می‌خواهد داخل مملکت خودش بشود، این مرز برای افراد خارج از عقیده است، برای افرادی که ایمان به پروردگار ندارند. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: خارجی و داخلی دو اصطلاح غیر صحیحی است که در میان ما رایج است. به نسبت به کشورهای که در خارج از مرز کشور قرار دارند اطلاق خارجی می‌شود، اما افراد غیر مؤمنی که در داخل در این مرز قرار دارند و فقط وجود فیزیکی آنها تماس با مسائل کشوری دارد، این جزو افراد داخلی و شهرنشین و جزو آن مملکت به حساب می‌آیند؛ این صحیح نیست.

تمام مسلمانانی که در همه کشورها الآن زندگی می‌کنند بالنسبه به مملکت ما داخلی هستند، خارجی نیستند. اطلاق خارجی ببینید چقدر مسأله بالاست و چقدر مسأله دقیق است بحث ما راجع به حکومت اولیاء الهی بود، حکومت انبیاء بود. در رسالت یک رسول و در پیام یک رسول هیچ گاه شهر و قلمرو حکومتی آن رسول دخالت ندارد. اگر الآن فرض کنید که از رسول خدا سؤال کنید آیا دین شما، این دین برای همه افرادی است که در کره زمین هستند یا برای یک عدّه خاصی

است که در مدینه و مکه و فرض کنید که یمامه و قطیف و احصا زندگی می کنند؟ حضرت می فرماید: دین برای همه است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>

همه افراد مشمول رحمت رسول خدا هستند. البته فعلاً ما نظر به مسلمین و معتقدین به توحید در مکتب اسلام می کنیم، اما بعد مطلب را یک قدری توسعه هم خواهیم داد و سایر مذاهب را مورد بررسی قرار می دهیم. در مکتب اسلام اگر از رسول خدا سؤال کنند که آیا رسالت شما اختصاص فقط به اهل یثرب دارد؟ اهل مکه دارد؟ یا نه؟ آن مسلمانی که الآن در حبشه است و آن معتقد به خدایی که الآن فرض کنید که در فلان کشور افریقایی یا در فرض کنید که اروپا یا در امریکا فرض بکنید که به سر می برد. آیا آنها هم داخل در مکتب شما و داخل در دین و .. شما هستند یا نیستند؟ رسول خدا پاسخ می دهد: بله من اختصاص به قوم خاصی ندارم.

اولین مطلبی که رسول خدا پس از فتح مکه، التفات کنید مطرح کرد رفت بالای کوه ابوقیس و خطاب به مردم گفت: ای قریش نیاید روزی که بر من خرده بگیرید و بگویند این مطلب را به شما نگفتم، بدانید که ارزش در پیشگاه الهی فقط اختصاص به مؤمنین دارد. نَسَبَ پیش پروردگار هیچ گونه ارزشی ندارد لا فخر عربی علی عجمی و لا عجمی علی عربی إِلَّا بِالتَّقْوَى، افتخار افتخار عقیده است، افتخار افتخار نسب نیست، این اولین کلام رسول خدا بود آمد مطلب خودش را

---

<sup>۱</sup> ۱۰۷ سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷

روشن کرد، حساب خودش را با مردم تسویه کرد، من این هستم، مکتبم هم این است، و ما بر این اساس پیغمبر را پذیرفتیم و آلا نمی پذیرفتیم.

در حکومت الهی، پان ایرانیسم و پان عربیسم معنا ندارد اینها مال حکومت‌های ظاهری است. در حکومت رسول خدا ایمان به خدا فقط مطرح است در هر کجا و در هر نقطه از دنیا که می خواهد باشد. و دلیلش این است که آن شخص به همان مقدار ایمان به پروردگار با نفس رسول خدا در ارتباط است و دارد بهره می گیرد، با نفس امام علیه السلام در ارتباط است و دارد بهره می گیرد. هر جا می خواهد باشد. مسأله مثل آینه روشن است، قضیه مثل آینه روشن است، رسول خدا به همان مقدار اشراف و اطلاع بر دورترین فرد از دنیا دارد که بر نزدیکترین فرد در همسایه خود اطلاع دارد به یک منوال، مسأله قرب و بُعد در مکاتب الهی و مکاتب انبیاء و مکاتب اولیاء الهی مطرح نیست.

بنابراین اطلاق خارجی و لفظ خارجی بر مؤمنینی که خارج از قلمرو مرزی حکومت اسلامی زندگی می کنند یا وارد در حکومت اسلامی می شوند، این اطلاق خارجی غلط است. خارجی به کسی گفته می شود که با مبانی اسلام و اعتقاد به پروردگار، او در تعارض باشد. آن وقت ببینید اگر قرار بر این باشد که این مکتب با این تز پذیرفته بشود، آن گاه است که ما می توانیم آن همبستگی لازم و آن وحدت واقعی را بین خود و بین سایر ممالک اسلامی برقرار کنیم، با این تز و با این عقیده،



واقعاً اعلام کنیم به دنیا که هر کسی داخل در اعتقاد به پروردگار و ایمان به پروردگار است از ماست و هیچ فرقی بین ما و آنها نیست و این مسأله را در عمل ثابت کنیم.

سیدالشهدا علیه السلام می فرماید که: «ما برای حطام دنیا نیامدیم و این اقدام ما به خاطر رسیدن به حطام دنیا نیست.» و لکن برای چه آمدیم لِنُرى المَعَالِمَ من دینک «تا اینکه آثار ارزشمند و طلایه‌های ذی‌قیمت دین تو را مشاهده کنیم.» یا به عبارت دیگر و عبارت صحیح‌تر لِنُرى المعالم من دینک «تا آن معالم دین را به مردم ارائه بدهیم.» تا به حال شما کجا می رفتید؟! تا به حال شما دستخوش مسائل عالم کثرت بودید. آنچه را که مشاهده می کردید از حکومتها، مشاهده شما براساس کثرات بود، بر اساس دنیا بود، بر اساس توغّل در مسائل دنیا بود، بر اساس پایه‌گذاری ارزش‌ها بر روابط بود نه بر ضوابط. بر این اساس شما تا به حال مسائل را می دیدید. در حکومت ابوبکر شما این چنین می دیدید، در حکومت عمر این چنین می دیدید، در حکومت عثمان که مسأله بسیار بالا گرفت، در حکومت معاویه این چنین می دیدید، ولی من می خواهم آن حکومت واقعی را که اساس و پایه ارزشها براساس ضوابط است نه براساس روابط، آن را می خواهم به شما ارائه بدهم.

و نُظهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِك «و اصلاح را در میان بلاد، ما ظاهر کنیم.» اصلاح امور معنوی را در میان بلاد ظاهر کنیم. ارزشها و واقعیتها را به شما بنمایانیم. چه چیزی پیش خدا دارای ارزش است، و چه چیز پیش خدا ناپسند و نارواست، اگر چه پیش خیلی‌ها این مورد پسند و مورد احترام ممکن است قرار بگیرد.

بعد حضرت چه می‌فرماید؟ از این جا به بعدش را دقت کنیم: فَإِنَّكُمْ إِنْ لَا تَنْصُرُونَا وَ تَنْصِفُونَا قَوِي الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمْ وَ عَمَلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ «اگر شما با ما همراهی نکنید ما این هستیم، خصوصیات ما این است، خصوصیات ما اظهار معالم دین است، اظهار اصلاح است، این خصوصیات ماست.» حالا شما چه؟ ان لا تنصفونا «اگر با ما از در انصاف وارد نشوید و اگر ما را در این مسیر کمک نکنید» قوی الظلمة عليكم «ظلمه بر شما استیلاء پیدا می‌کند» و عملوا في إطفاء نور نبيكم «شروع می‌کنند آن نور پیغمبر را که در میان شما و در دل شما اندکی از آن باقی مانده، کمی از بسیار باقی مانده، او را هم از بین می‌برند.» یعنی چه؟

سید الشهداء در این جا می‌خواهد بفرماید: من در کار نیستم، مسأله من در کار نیست، مسأله، مسأله پیغمبر شماست، خودتان می‌دانید، خودتان می‌دانید! نبی، نبی شماست. من یکی از افراد مثل شما هستم و عملوا في إطفاء نور نبيكم «نور پیغمبر خودتان را از بین می‌برند.» فقط ظاهری برای شما باقی می‌ماند، نماز ظاهر، روزه ظاهر، حجّ ظاهر، زکات ظاهر، فقط یک ظاهر باقی می‌ماند، اما آن نور پیغمبر

در میان شما دیگر وجود ندارد. نماز می خوانید ولی احساس روح و رضوان در میان خود نمی کنید. روزه می گیرید و فقط به یک عمل ظاهری مشغول هستید. این روزه در شما تأثیر نمی کند. حج انجام می دهید و فقط به عنوان یک سری عوامل ظاهر انجام می دهید؛ همان طور که در منزل خود هستید، همان طور که در شهر خود هستید. آن چه که موجب می شود این عمل در میان شما رسوخ کند، آن نور نبی شماست که او در میان شما نیست. نور نبی که به من چه مربوط است؟ خودتان می دانید! خودتان نگاه کنید به صلاح خودتان، خودتان نگاه کنید به وضعیت خودتان! به من چه کار دارید؟ اگر احساس نیاز می کنید بیائید، احساس نیاز نمی کنید نیائید، چرا می خواهید منتش را بر سر من بگذارید؟! تو پسر رسول خدا هستی، می خواهیم کمکت کنیم، می خواهیم تو را مساعدت کنیم، می خواهیم تو را چه و چه کنیم، نه نمی خواهید نکنید! پیغمبر خودتان است، نور پیغمبر خودتان است، احساس نیاز بکنید من در خدمت شما هستم، احساس نیاز نکنید دنبال همان معاویه و یزید بروید. خیلی روشن و خیلی صریح امام حسین علیه السلام دارد می گوید. می گوید: اگر شما به سمت من نیائید، چیزی از من کم نمی شود؛ نور پیغمبر خودتان کم می شود. آن حقیقتی که بر جان شما مستولی است، آن حقیقت از شما کناره می گیرد. این مربوط به، این مسأله است که:

در مکتب سیدالشهدا علیه‌السلام آن چه که وجود دارد اتّجاه به حق و حقیقت است بدون در نظر گرفتن حتّی خود، بدون در نظر گرفتن منافع خود، بدون در نظر گرفتن شخصیت خود، بدون در نظر گرفتن عاقبت خود، و بدون در نظر گرفتن پس از ممات خود، این در حرکت امام حسین علیه‌السلام و همه انبیاء و رسل الهی بالأخص ائمّه که سر حلقه همه اولیاء الهی هستند، قرار دارد.

برای امام علیه‌السلام صلح و جنگ یکسان است. به همان مقدار که سیدالشهدا علیه‌السلام در این حرکت خود موفق بود، امام مجتبی علیه‌السلام در صلح خود موفق بود و به آن نتایج رسید. بزرگترین ظلم بر امام مجتبی حتّی از میان ما شیعه اینست که ما به اندازه سر سوزنی بین حرکت امام حسین علیه‌السلام و بین حرکت امام مجتبی فرق بگذاریم. این چه تعبیراتی است که بعضی‌ها می‌آورند؟! ما حسینی هستیم ما حسنی نیستیم. ما چه هستیم! یعنی چه؟ در مکتب تشیع فقط سگّه عصمت به نام چهارده نفر زده شده است و بس. و همه آنها در اتّجاه به حق و اتّجاه به حقیقت و محوریت توحید همه آنها یکسانند. به همان اندازه که سید الشهداء علیه‌السلام هیچ جهتی را و هیچ اتّجاهی را و هیچ سمت‌گیری را جز پروردگار متعال مدّ نظر نداشت، به همان مقدار امام مجتبی علیه‌السلام این مسأله را دارد. آن وقت ببینید مظلومیت امام مجتبی این است که ما باید بیاییم و از امام مجتبی بالای منبر دفاع کنیم. ببینید کار به کجا رسیده، باید ما

بیائیم و امام مجتبی علیه‌السلام را توجیه و تنزیه کنیم. حرکت امام مجتبی را حرکت شایسته و قابل توجیه بنمایانیم. این بزرگترین مظلومیت امام مجتبی است.

امام مجتبی علیه‌السلام چرا صلح کرد؟ چون امام مجتبی عقل داشت نه اینکه دیوانه بود، امام مجتبی روح مزگای معصوم داشت نه اینکه دستخوش هوی و هوس بود مانند ما، امام مجتبی، معصوم از هر خطایی بود نه اینکه براساس محوریت شخصی حرکت خودش را قرار می‌داد. این بود. امام مجتبی علیه‌السلام چون امام بود این کار را کرد. حالا متوجّه شدید! چون امام بود و فقط امام می‌تواند این عمل را انجام بدهد نه شخص دیگر، فقط امام است که می‌تواند آن بصیرت کافی را برای رعایت مصالح مسلمین می‌خواهد، می‌تواند در نظر بگیرد. غیر از امام معصوم نیستند. فقط امام معصوم است که می‌تواند اعمال او و رفتار او بی‌چون و چرا در بوته امتحان سر فراز بیرون بیاید. فقط امام معصوم است. این امام مجتبی بود.

یکی از آقایان می‌گفت همان در خیلی وقت سابق، من این قضیه را حدود بیست سال پیش شنیدم. می‌گفت: وقتی که من در نجف بودم دائماً این مسأله در ذهن من خلجان می‌کرد اتفاقاً از آقایان معروفی هم بود، الآن دیگر به رحمت خدا رفته که چرا امام مجتبی آمده و صلح کرده، چرا؟ و این نقطه ضعف در میان ما بود. اتفاقاً در این مسأله هم ما روایت داریم. یک روایتی است که من فرصت نکردم

پیدا کنم، دوستان پیدا کنند. ظاهراً در معادشناسی، قطعاً این در معادشناسی است. مرحوم آقا ذکر کردند. روایتی است که: «به این جهت نسل ائمه از امام حسین علیه السلام قرار گرفت البته به این مضمون من دقیقاً نمی توانم بگویم، انشاءالله رفقا پیدا می کنند و در جلسه بعد شاید صحیح ترش را خدمتتان عرض کنم که امام حسن علیه السلام صلح کرد.» یعنی می دانید فاجعه در کجاست؟ خوب این ظاهر روایت شاید نامناسب باشد. خوب یعنی چه، چون امام علیه السلام صلح کرد، خدا نسل ائمه را از امام حسین قرار داد؟ یعنی بر او برتری دارد؟ نخیر، روایت می خواهد این را بگوید یعنی فاجعه قضیه در این جاست: آن قدر نظر مردم، نظر سست و بی پایه این مردم، فرق نمی کند، نسبت به امام مجتبی علیه السلام آن قدر این نظر، نظر دنی و پستی است که اگر این ائمه می خواستند از نسل امام حسن باشند شاید یک نوع ضعف و یک نوع انکسار مسأله جلوه می کرد، نه اینکه این مسأله بالاتر از اوست.

یعنی می دانید مظلومیت آن کسی است که یک نفر از نظر شجاعت اگر از امام حسین بالاتر نبود همتراز با سیدالشهدا بود و این مسأله را در جنگ جمل و در جنگ صفین به تمام افراد ثابت کرد. همین امام مجتبی اگر بالاتر از سیدالشهدا نبود، کمتر نبود. از نظر موقعیت اجتماعی از سیدالشهدا بالاتر بود. بزرگ خانواده، پسر بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام با تمام این اوضاع حلمی داشت که مروان حکم

هنگامی که جنازه امام حسن را تشییع می‌کرد، گریه می‌کرد. یکی گفت: تو همانی بودی که خون به دل این کردی، حالا گریه می‌کنی؟ گفت: من می‌دانم که چه بر سر او آوردم و این همین طور حلمش مانند کوه در برابر اذیتهای من ایستاد و چیزی نگفت. این را که می‌گویید؟! و الفضل ما شهد به أعداءه ببینید دشمنان چه می‌گویند! آنوقت این شخص که خودش هم از علماء بود، از آقایان بود، این می‌گوید: همیشه برای من این مسأله وجود دارد چرا امام حسن باید صلح کند؟ ببینید علم دارد اما فهم ندارد. بصیرت نسبت به امام علیه السلام و معرفت امام ندارد. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: مهم‌ترین کتاب من کتاب امام‌شناسی است، چون امام مظلوم واقع شده در این دوران، معرفت امام در این زمان فراموش شده ما امام را نمی‌شناسیم، ما امام را نمی‌شناسیم.

الآن این مسأله به ذهنم آمد، در یک جلسه بود، یکی از آقایان که فعلاً هم وجود دارد با مرحوم پدر ما در یک مجلس عقدی بودند، ایشان می‌آمد اثبات می‌کرد که فرض کنید که من باب مثال رهبر انقلاب رضوان الله علیه که ایشان آمد این انقلاب اسلامی را به وجود آورد و انصافاً زحماتی ایشان کشید در تشکیل این انقلاب و بیرون آوردن از آن مظاهر ظلم و مظاهر تعدی و فساد، خداوند ایشان را رحمت کند و با اولیا و بزرگان دین و ائمه محشور کند، ایشان می‌خواست اثبات کند که موقعیت و مقام رهبر انقلاب بر تمامی افراد از صدر اسلام تا به حال برتری

دارد. مرحوم آقا می فرمودند که: ما که علم غیب نداریم و مسائل هم که به دست ما نیست و بر نفوس و ارواح هم که اشراف نداریم ولی این ادعا باید ثابت بشود. بله، ایشان بر اینکه مرد بزرگی بود حرفی نیست، مردی بود مجتهد و بر اساس تکلیف عمل کرد و خداوند به ایشان اجر بدهد و آنچه که خود صلاح می داند از مواهب و از نعم الهی ایشان را نصیب کند، ولی صحبت در این جاست شما می خواهید ثابت کنید که از صدر اسلام تا به حال هیچ کس به هیچ نحوی دارای مقامات و دارای فضائل که باشد از ایشان بالاتری نمی تواند باشد و همه پائین ترند.

این را از کجا می توانید ثابت کنید؟ ایشان در جواب گفت: خوب عملی را که ایشان الآن انجام داده اصلاً تا به حال سابقه نداشته، ایشان فرمودند: خوب موسی بن جعفر هم یک همچین کاری نکرده امام سجاد هم همچین کاری نکرده. او در جواب گفت: خوب آنها امام هستند، امام هستند و مسأله شان جداست. ایشان گفتند: شما صحبت را می برید در عمل ظاهر، اگر مسأله، مسأله عمل ظاهر است پس بنابراین ائمه هم از نقطه نظر ظاهر کاری انجام ندادند، اگر مسأله باطن است، شما که اشراف به باطن ندارید. ایشان ماند. التفات می کنید همین مسأله است همین که خدمتان عرض کردم. مصیبت ما در جایی است که ما باید بیائیم در خود شیعه و در خود مکتب شیعه، امام حسین علیه السلام را بر امام مجتبی برتری بدهیم و نه تنها برتری بدهیم



بلکه عمل امام مجتبی را به عنوان یک نقطه ضعف، خدای نکرده و نعوذ باللّه در دستگاه امامت به حساب بیاوریم. این چه فاجعه‌ایست! اما آن شخص می‌گفت: این در ذهن من بود همین طور در ذهن ما بود تا اینکه زمان عوض شد و رسید دوران به دوران عبدالسلام. عبدالسلام عارف یکی از رؤسای جمهوری عراق بود که قبلاً حدود خیلی وقت پیش این دیگر برای مدتی بر عراق حکومت می‌کرد و بسیار مرد متعصبی بود و سنی متعصبی بود و خیلی هم آدم لابلالی بود و شنیدم در بصره وقتی که سخنرانی کرد در آن جا گفته بود: ای اهل بصره من بر خلاف علی که آمد در این جا و شما را مذمت کرد و گفت یا اشباه الرجال ای کسانی که مانند مرد هستید ولی از آثار مردانگی در شما نیست، من شما را تمجید می‌کنم به مردانگی و افتخار می‌کنم به وجود یک همچنین افرادی، سوار هلی‌کوپتر می‌شود می‌آید به سمت بغداد، هلی‌کوپتر منفجر می‌شود. با علی که کسی نمی‌تواند در بیافتد آقا جان!

عربها یک مثالی دارند می‌گویند: گوشت رفت بالا و ذغال آمد پائین! همان بالا خلاصه کارش ساخته شد. ایشان می‌گفت: در زمان عبدالسلام یک موقعیتی برای عراق پیش آمد، در آن موقعیت مرحوم آیت الله حکیم رضوان الله علیه که بسیار مرد بزرگی و محترمی بود، مرحوم آقای حکیم در آن جا در فشار قرار گرفت، همه افراد آمدند در پیش ایشان و اصرار بر اعلام مقابله با این روش را

کردند و ایشان هیچ اقدامی به عمل نیاورد و در آن زمان برای همه مسلم شد اگر ایشان این اقدام را می کرد فقط و فقط این قضیه به نابودی خودش متوجه می شد و کمترین اثر مثبت و نتیجه ای بر این مسأله مترتب نمی شد. می گفت: آن موقع ما فهمیدیم مظلومیت امام مجتبی را، خداوند راهنمایی اش کرد، کمکش کرد.

در بعضی از مواقع مسأله این طوری است، انسان باید براساس مصالح قدم بردارد، نه اینکه هر چه که به نظرش آمد، هر چه که به ذهنش آمد، هر چیزی که دلش خواست به هر کیفیتی که انجام داد. دزد وقتی که به منزل شما می آید و این دزد اسلحه دارد و در دست شما چیزی نیست و شما را تهدید می کند اگر بخواهید با او مقابله کنید، هم پولتان را برده و هم شما را از بین برده، روش عقلایی در این جا چیست؟ می گوئید: آقا بیا پول را بردار و ببر و آن گوشه است. او هم برمی دارد و می برد فقط پول را برمی دارد و می برد، دیگر شما را که نمی برد. امام مجتبی علیه السلام در یک همچنین وضعیتی داشت و اگر سید الشهداء به جای امام مجتبی بود، همین کار را انجام می داد. و اگر امام مجتبی علیه السلام به جای سید الشهداء و در این وضعیت بود همین عمل را انجام می داد بدون یک سر سوزن کم یا زیاد،

این به خاطر جهان بینی یک امام علیه السلام است، بصیرت یک امام علیه السلام است. در این جاست که انسان دیگر با اطمینان خاطر هر عملی را که دستور دهند می تواند اجرا کند و با اعتماد کامل به هر چیزی که او را متوجه کنند در

این جاست که فقط می‌تواند اقدام کند، چون امام است، معصوم است، خود را در نظر نمی‌آورد.

و یکی از مطالبی که، یکی از مسائل بسیار مهمی که ما در جریان سیدالشهداء علیه‌السلام مشاهده می‌کنیم همین کیفیت بیان حقائق است در روز عاشورا. یک کلام از توجّه افراد به خود، ما در وجود سیدالشهداء نمی‌بینیم؛ یک حرکت که باعث تلطیف قلوب و تعطیف قلوب نسبت به سیدالشهداء باشد، دلها را به او نرم کند به آن موقعیت و به آن وضعیت ما نمی‌بینیم! می‌گوید: می‌خواهید مرا از بین ببرید، ببرید، اسیر می‌خواهید بکنید افراد را، بکنید! من همینم، موقعیت من همین است، اتّجاه من اتّجاه به حق است، شکست و عدم شکست در مسیر من معنا ندارد، من اگر غلبه بکنم خوشحال بشوم، اگر غلبه نکنم ناراحت بشوم، در وضعیت من وجود ندارد. اگر هزار مرتبه هم شکست بخورم، باز مرتبه هزار و یکم برمی‌خیزم و به همین راهم ادامه می‌دهم. ما همین طوریم؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی که از صفین برمی‌گشتند گذرشان به کربلا می‌افتد، جریان مفصل است، حالا ما آن مقدار را رها می‌کنیم، این یک تکه از کلام آن حضرت را می‌گیریم. بعد از اینکه حضرت خواب بردند و جریان کربلا را دیدند و سیدالشهداء را دیدند و اینها خیلی مفصل است، بعد حضرت می‌فرماید: هنا مناخ رکاب و مسارع العشاق لفظ عشق در روایات خیلی کم آمده ولی یکی از آن موارد

اینجاست. حضرت می‌فرمایند: در این جا محلّ نزول و افتادن و زیارتگاه و مرقد افرادی است که این افراد عاشقند، شخصی که عاشق است هیچ مصلحتی را برای خود در نظر نمی‌گیرد، هیچ جائی را در درون خود برای خود نگه نمی‌دارد، تمام هدف و تمام نیت او رسیدن به معشوق و برآوردن خواهش‌ها و نیاز معشوق است، غیر از این است، واقعاً حالا اگر این لفظ را بیاید امام بگوید افرادی که با سیدالشهدا بودند، اینها عاشق سیدالشهدا بودند، عاشق خود سیدالشهدا بودند نه عاشق پیروزی سیدالشهدا، نه عاشق رسیدن به مواهب و نعمات و نصیبهایی که از آن حضرت نصیب آنها می‌شود. آنها سیدالشهدا را می‌خواستند و بس، لذا ما در آنها می‌بینیم زهیر بلند می‌شود و می‌گوید: اگر هزار مرتبه ما را بسوزانند، بکشند، بسوزانند، خاکسترمان را بر باد بدهند مرتبه هزار و یکمی باز دست از تو برنمی‌داریم. چرا؟ چون ما تو را می‌خواهیم چه زنده باشی، چه در این دنیا نباشی، ما تو را می‌خواهیم، ما زندگی را نمی‌خواهیم، ما خود تو را می‌خواهیم، یعنی زهیر در آن موقع اصلاً خودش را نمی‌دید. وقتی خودش را نبیند هزار مرتبه هم او را بکشند خوب مسأله فرقی نمی‌کند.

مسأله مهمّ برای افراد در روز کربلا مسأله ظاهر نبود، مسأله بدن نبود، مسأله روح بود و آن روح، بقا دارد، چه بدن بقاء داشته باشد یا بقاء نداشته باشد. این مسأله خیلی مهم است، چرا آنها می‌گفتند که: ما فقط تو را می‌خواهیم. چرا؟ چون

این بدن ارزشی ندارد، این بدن قیمت ندارد، لباسی که الآن به تن شماست قیمت دارد؟ اگر لباس شما را ببرند خب یک لباس دیگر تتان می‌کنید، شما که هستید برای اینها مسأله مهم مسأله نفس و روح است. لذا اصلاً اینها به موقعیت خودشان فکر نمی‌کردند. آیا اسم اینها در تاریخ می‌ماند یا نمی‌ماند، آیا در ذهن اینها خطور می‌کرد؟ آیا در مزار اینها قبه و بارگاه می‌سازند یا نمی‌سازند، برای اینها مطرح نبود! نسازید، شخم ببندید، مگر متوکل نیامد تمام زمین کربلا را شخم بست و به آب بست، آیا از مقام و موقعیت آنها کم شد؟ آیا اینها در آن موقع ناراحت شدند که چرا متوکل آمده و زمین را شخم کرده، نه خیلی هم خوشحال هم بودند. ما رسیدیم به مقصود، حالا مزار ما را هر کاری می‌خواهید بکنید، بکنید گندم بکارید، جو بکارید، قبه بسازید، نسازید، اما در سایر افراد این مسأله وجود دارد. چرا افرادی که در کربلا بودند به گفته امیرالمؤمنین علیه‌السلام نه به گفته بنده "لم یسبِقْهُمُ سَابِقٌ وَلَا يَلْحَقْهُمُ لَاحِقٌ" نه گذشتگان به آنها می‌رسند و نه آیندگان. این کلام امیرالمؤمنین است کلام من نیست، نه گذشتگان به این مرتبه می‌رسند و نه آیندگان، این چه حالتی در میان اصحاب سیدالشهدا بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام این گونه خطاب می‌کند. آن چه بود، آنها عاشق امام حسین بودند ولی ما چه؟ نه نیستیم، شوخی می‌کنیم تا وقتی که پیروزی باشد خوشحالیم، وقتی که یک شکست باشد، یه خورد می‌رود. عجب چه شد قضیه، چه شد مسأله، به ما که وعده پیروزی داده

شد، پس چرا این جوری از آب درآمد! در اصحاب امام حسین این جوری از آب درآمد نیست، نیست. در ما هست، به ما این وعده داده شد چرا اینطور شد! در اصحاب امام حسین نبوده، از اوّل امام حسین حسابش را با آنها تصفیه کرد. گفت: فردا همه‌تان از دنیا می‌روید، همه‌تان شهید می‌شوید، برای همین گذاشتند نهصد نفر رفتند دیگر، گفتند که ما چه فکر می‌کردیم چه شد، خیال می‌کردیم این پسر رسول خداست، ید و بیضایی دارد، عصایی دارد، شقّ القمري دارد، پدرش خورشید را برگرداند، این هم شاید بتواند بعضی از کارها را انجام بدهد.

در روز عاشورا تمام نیروها و قوای الهی و مظاهر الهی آمدند از امام اجازه بگیرند، حضرت اجازه ندادند. جن آمد اجازه بگیرد حضرت نداد، ملائکه آمد اجازه بگیرد اجازه نداد، قوای مدبّره عالم، زلزله آمد حضرت اجازه نداد، باد آمد اجازه نداد، صاعقه، تمام قوائی که اینها وسائط نزول اسماء و صفات الهی در عالم کثرت بودند آمدند پیش سیدالشّهدا اجازه نداد، چرا اجازه بدهد؟ اصلاً خودش دارد این کار را انجام می‌دهد، خود امام علیه‌السّلام نازل کننده اسماء و صفات الهی است. می‌خواهد به این‌ها بگوید، بگوید بابا قدرت شما هم دست من است، آمدید اجازه از من می‌گیرید این‌ها را از بین ببرید، وحوش آمدند اجازه نداد، چرا؟ آن وجهه‌اش وجهه توحید است، به کثرات نگاه نمی‌کند، آن می‌خواهد به او برسد اینها را مانع می‌بیند ملک بیاید جلوی قتل او را بگیرد، قتلی که موجب شفاعت کبری

است، شهادتی که او را به شفاعت کبری می‌رساند، به ملک می‌گوید: تو می‌خواهی مرا از این فیض محروم کنی؟ اجازه به تو بدهم؟ التفات می‌کنید مسأله کجاست و چقدر ما فاصله داریم تا آنجا، دارد به ملائکه می‌گوید تو داری مرا از رسیدن به این مرتبه باز می‌داری؟ به جدّ زبان حالش است. حالا حضرت این طور نگفت به آنها، آنها دلشان را نشکست، زبان حال حضرت به آنها این است: اگر من به این مرتبه برسم برای شما خوب است نعمتش به شما هم می‌رسد، نصیبش به شما هم می‌رسد، بگذارید ما این راه را برویم،

در وجود امام، در وجود حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در روز عاشورا چه می‌گذشت که حضرت سجّاد فرمود: برای عموی من عبّاس مرتبه‌ای است انّ لعمی العباس لدرجة تغبطه جمیع الشّهدا، تمام شهدا به این عموی من غبطه می‌خورند، چه بوده؟ آیا فقط برای قطع دست بوده! خب خیلی دستها قطع می‌شود، آیا فقط برای تشنگی بوده، خب خیلی افراد تشنه‌اند، در وجود حضرت ابوالفضل چه جریان‌ی وجود داشت و در چه مرتبه‌ای بود حضرت ابوالفضل که اصلاً با وجود آن مرتبه، نظر کردن بر آن مصائبی که برای آن حضرت پیدا شد ننگ برای آن حضرت است، وجود حضرت ابوالفضل در روز عاشورا فانی در سیدالشّهدا بود، این مسأله است، هزار مرتبه دستش را قطع بکنند برای او مهم نیست، هزار مرتبه عمود آهن بر سرش بزنند برای او مهم نیست، آن چه که حضرت ابوالفضل را حضرت

ابوالفضل کرده این است که در وجود برادرش فانی است و اصلاً وجودی از خود نمی‌بیند. لذا نگاه کنید چکار می‌کند، سه تا برادر که با خودش می‌شوند چهار تا، هر سه تا را زودتر می‌فرستد برای میدان و شهادت آنها را می‌بیند. برای برادرش می‌گوید: نکند اگر من نباشم خدای نکرده یک کمی سستی، خطوری، تصویری یک مسأله‌ای در اینها پیدا بشود و اینها. نه می‌خواهد مطمئن باشد، کجا یک همچنین شخصی پیدا می‌شود، یعنی می‌خواهد خانواده خود را، خانواده خود را، برادران خود را که از خودش هستند از یک مادر، این خانواده را فدا کند برای امام خودش، نه یک مرتبه، هزار مرتبه، صد مرتبه اتفاق بیافتد. این مسأله مسأله‌ای است.

یا در مورد سیدالشهدا علیه‌السلام تمام الآن دیگر اصلاً جای برای وارد شدن در این مسأله نیست. من می‌خواستم راجع به قضایای دیگر صحبت کنم، دیگر وارد شدیم. انشاءالله مسأله خصوصیات حرکت امام حسین علیه‌السلام باشد برای وقت دیگر و برای موقعیت دیگر، سیدالشهدا علیه‌السلام در قضیه کربلا و در قضیه روز عاشورا اصلاً به تنها چیزی که فکر نمی‌کرد به موقعیت خود پس از شهادت بود که حالا بعد از من برای ما گنبد می‌سازند، برای ما بارگاه می‌سازند، برای ما چه می‌کنند، شیعیان می‌آیند زیارت می‌کنند، چه می‌کنند، اصلاً این حرفها در کار نبود. تمام این مسائل مادون اتّجاه انسان به پروردگار غیر از خسران چیزی نیست، ما باید از امام حسین تأسی کنیم، ما باید از امام حسین پیروی کنیم.



مرحوم آقا وقتی که می‌خواستند از دنیا بروند به من وصیت کردند مرا بالا سر حرام است دفن کنید، مرا جلوی حضرت حرام است دفن کنید، راضی نیستم، پایین پا دفن کنید، اگر پیدا نشد پشت سر و اگر نه ببرید خارج شهر همان، همان جائی که در باصطلاح مشهد است و مزاری در اوست، ببرید آنجا. بعد از فوت ایشان و اینکه غیر از آن جائی که فعلاً هستند که در همان دهلیز ورودی زوار امام رضا علیه‌السلام است. خیلی افراد از ما سؤال می‌کردند: آقا چرا این جا دفن کردی؟ چرا در حرم نبردی؟ چرا در آن جا، می‌گفتیم آقا این خواست خودشان است، وقتی خودشان می‌گویند ما را پایین پا دفن کنید خوب این دیگر در این جا چه فضولی می‌توانیم ما انجام بدهیم. مسأله خواست خودشان است. بعضی آمدند گفتند خوب آقا اگر در حرم بود بهتر بود سنگی داشت، چه داشت، تمام اینها آقا همه‌اش کثرات است، تمام اینها تخیلات است، شرافت و افتخار پدر ما به این است که پائین پای امام رضا باشد، غیر از این باشد ما این بابا را قبول نداریم، آن چه که ما از او دیدیم این بود. آن چه که ما در زمان حیاتش دیدیم این بود و با عمل ثابت می‌کرد این مسأله را. ایشان وصیت کرد به ما که وقتی که من از دنیا می‌روم برای ما اعلامیه پخش نکنید، در مساجد فاتحه نگیرید، فقط سه روز در منزل، حتی اقوام را هم خبر نکنید، برای چه از این طرف و آن طرف بیایند؟ چرا؟ فقط به ایشان اعلام کنید برای ما فاتحه بخوانند. بله فاتحه یک مسأله‌ای است که بسیار خوب و مستحب هم

است و انسان باید طلب رحمت و خیر و برکت برای افراد بکند و این مطالب را ایشان شوخی نمی‌کرد، جدی می‌گفت. خب ما ایشان را می‌شناختیم دیگر، ما ایشان را به اثبات در قدم و احکام در قدم و موازین و مبانی ایشان را می‌شناختیم. این مسأله شوخی نبود. سه روز گفتند مستحب است اقامه عزا آن هم در منزل و بعد از سه روز تمام. اربعین برای من نگیرید، اربعین گرفتن حرام است، اربعین اختصاص به سیدالشهدا دارد، شما هم جائی اربعین نروید، اربعین فقط مال سیدالشهدا است. حتی پیغمبر اربعین ندارد، امیرالمؤمنین اربعین ندارد، دارد؟ آیا امام صادق اربعین داشت، امام باقر داشت، فقط و فقط این اربعین اختصاص به سیدالشهدا دارد، ما آمدیم این اربعین را داخل در سایر مسائل کردیم. برای اموات خودمان اربعین می‌گیریم. در کجای از اسلام نسبت به اربعین برای مرده دستور داریم! در کدام روایت فقهی ما راجع به این سنت دستوری داریم ولو یک روایت! کجا بود یک همچنین مسأله‌ای، اربعین مال سیدالشهدا است و بس، می‌گویند آقا چه اشکال دارد خوب اقامه یک مجلس عزا است! خب ثلاثین بگیرید، روز سی‌ام بگیرید، چرا اربعین می‌گیرید؟ روز دهم بگیرید، روز پنجاهم بگیرید، روز صدم بگیرید. مجلس، مجلس است دیگر، ترحیم هم ترحیم است. حتی ایشان به ما فرمودند: سالگرد برای ما هم نگیرید، سالگرد مال امام است، این قدر نسبت به موازین، ایشان دقیق بودند. من جلسه امروز را می‌خواستم اختصاص بدهم به

شعارهائی که باید در حکومت اسلامی آن شعارها مطرح باشد، انتخاب الفاظ و عناوین در حکومت الهی و حکومت انبیا چیست؟ چه عباراتی باید در حکومت مطرح باشد. چه کلماتی باید به مردم گفته بشود، و چه تعبیری باید در حکومت اسلامی آن تعبیر را بکار برد، ولی خوب بالأخره بحث به جای دیگر کشیده شد، ایشان می فرمودند: حتی برای ما سالگرد نگیرید، سالگرد مال امام است، وفات امام، میلاد امام، مال امام است. لذا ما برای ایشان سالگرد نگرفتیم، فقط سال اول آن هم مختصر آن هم چنان در فشار قرار گرفته بودیم که محاذیری بود. علی کلّ حال مسأله حتی دست خود ما هم نبود و ما هیچ گاه برای ایشان دیگر سالگرد نگرفتیم. حتی اگر در بعضی از اوقات خوب ممکن است مجالسی باشد به یاد ایشان ولی آن در روز نه صفر که روز وفات ایشان است نیست، بر خلاف نظر ایشان است دیگر، ما که نمی توانیم بر خلاف نظر عمل کنیم. این را می گویند ثبات در قدم، یعنی اصلاً برای خود، ولی خدا همین است! ببینید، ولی خدا فکر این را نمی کند بعد از من شخصیت من چه خواهد شد، بعد از من چه مسائلی پیش خواهد آمد.

یکی از دوستان می گفت: مدتها این در ذهن من بود و مرا ناراحت می کرد اهل معنا و اهل مشاهدات است که چرا ایشان باید فرض کنید که اینجا دفن بشوند؟ می گفت: یک روز رفتم سر مزار ایشان و خلاصه خیلی از ایشان گله کردم که اولاً جائی است که ما نمی توانیم اینجا بیائیم، چون بالأخره مدخل ورودی

خانمهاست و خوب طبعاً خود ما هم هر وقت مشهد می‌رویم در بسیاری از موارد شاید حدود هشتاد درصد، نود درصد من از دور فاتحه می‌خوانم. چرا مزاحم بشویم؟ هستند آنجا مستفیض می‌شوند. ما دیگر مانع نشویم، از دور یک فاتحه‌ای می‌خوانیم و می‌رویم. بله، در بعضی از اوقات که کسی نیست می‌رویم، می‌نشینیم آن جا و یک چند دقیقه‌ای هستیم. خوب چرا این طور است و چرا پائین پا و چرا در صحن و بالأخره اینجا سرما دارد، نمی‌دانم گرما دارد، نمی‌دانم موانعی وجود دارد، از این مطالب در ذهنش می‌آمد، می‌گفت در همان حال ایشان به من فرمودند گفتیم اهل معناسست که تو چه داری می‌گویی، اصلاً چه داری می‌گویی، اصلاً در چه فکری هستی، اصلاً در چه تخیلی هستی، من خودم خواستم که در اینجا باشم، مگر مسأله دست شخص یا کس دیگر است. در آن روزی که ایشان قرار بود دفن بشوند، تمام مواردی را که در خود حرم بود، چند مورد برای ما شمردند که این ور و تمام این موارد را ما بر خلاف رضای ایشان دیدیم و قبول نکردیم و فقط گفتند یک جا هست، گفتیم بسیار خوب، همین جا باشد، التفات می‌کنید، نباید انسان از اصول تخطی کند، در مبانی نباید انسان تخطی کند، حالا هر جا می‌خواهد باشد. پدر ما هر جا که می‌خواهد باشد، افتخار پدر ما به این است که زوآر بیابند از روی قبر او عبور کنند به زیارت علی بن موسی الرضا بروند و این افتخار ماست، این مسأله برای ما و برای شخص من فقط امام علی بن موسی الرضا مطرح است نه

کس دیگر. این را بدانید آن چه که برای یک شیعه باید مطرح باشد فقط چهارده معصوم است. هیچ کس دیگر در قلمرو معرفتی انسان نمی‌تواند داخل بشود، اگر هم کسی هست باید کسی باشد که خود را در حیطه ولایت آن حضرت قرار بدهد، آن وقت آن موقع دیگر می‌تواند ارزش پیدا بکند. اصل امام است، اصل فقط علی بن موسی الرضاست و بس، هیچ امر دیگری! اینی که من دارم خدمتتان عرض می‌کنم به این محکم و به این پافشاری چون مأمور هستم این طور بگویم، هیچ مسأله دیگری، این را شما بدانید در آن چه که در مخیله من می‌گذرد و در مطالبی که خدمت دوستان عرضه می‌کنم، هیچ مسأله‌ای مادون امام علیه‌السلام نمی‌تواند بگنجد، هیچ قضیه‌ای، فقط همین. خود ایشان هم در اشعارشان هم دارد:

آن که سرود این دُرر پاک را \*\*\* خاک ره کوی حسین است و بس

خوب همین است دیگر. ما هم همین طور باید باشیم. بعد ایشان می‌گویند: تو چه خیال می‌کنی؟ عبارت ایشان به او این بود که مرا در اینجا حبیب بن مظاهر علی بن موسی الرضا قرار دادند، التفات کردید، او دربان امام حسین بود، این هم دربان است، چرا؟ چون مثل حبیب است چیزی از خودش ندارد، خیلی آقا جان فرق است بین این مکتب و بین آن مکتبی که بگوید ما فلان شخص را در فلان جا دفن کردیم، چون اگر می‌بردیم مشهد نفر دوّم محسوب می‌شد. خیلی فرق است، خیلی فاصله است و به ما این را یاد دادند. در مکتب الهی و در مکتب، حالا ما

نمی‌دانیم آن گذشتگان، این بزرگان، اینها که از دنیا رفتند شاید خودشان هم راضی نباشند در خیلی از مسائل، این طور هم شاید نباشد، این گنبدها و این بارگاه‌ها و این مسائلی که هست شاید خودشان هم نمی‌خواستند. علی‌کلّ حال، دیگر بعد از مُردن که اختیار از دست انسان بیرون می‌رود. ولی علی‌کلّ حال مسأله همین است، گفت: ره چنان رو که رهروان رفتند. التفات کردید، رهروان این بودند و رفتند و رسیدند.

لذا سیدالشّهداء علیه‌السّلام بر این اساس بود. گنبد بسازند یا نسازند، از او یاد بکنند یا یاد نکنند، ما که الآن داریم در این مجلس یاد می‌کنیم، ما که الآن داریم در این مجلس از سید الشّهداء یاد می‌کنیم این یک نفعی است که خود ما داریم می‌بریم. یعنی نفس آن حضرت است که الآن بر این مجلس آمده استیلاء پیدا کرده تا اینکه ما بتوانیم یک سر سوزنی، یک سر سوزنی، و آلا قابل که هیچ وقت نمی‌تواند خودش را به فاعل برساند. فاعل باید افاضه فیض کند. این معرفت، معرفت امام است. لذا مکتب سیدالشّهداء می‌شود اسوه، اسوه یعنی این، در مکتب سید الشّهداء یک ذرّه راه ندارد از کثرات، یک ذرّه راه ندارد از دنیا، یک ذرّه از اهواء، یک ذرّه از مادون اللّه، مادون خدا، هر چه می‌خواهد باشد ولو به اسم شعائر باشد، این جا را آباد می‌کنند، این جا را گنبد می‌سازند، مردم می‌آیند این جا دعا به پا می‌کنند، اینها همه اش کثرات است. آن چه که سیدالشّهداء را بر تارک تاریخ الی

الأبد متألّیء و درخشان کرده این است که در مکتب سیدالشهداء فقط اللّٰه وجود دارد و بس، هیچ چیز دیگر نیست. و همین در راه نشان داده می شود که در مسیر آن حضرت اینها همه نشان داده می شود. و الا کشته شدن خیلی مسائل، خیلی افراد می آیند و بدن خودشان را فدا می کنند ولی بدن را فدا می کنند برای چه، بدن را فدا می کنند برای شخصیت خودشان. شخصیت است که حقیقت انسان است. شما که بدن را فدای شخصیت می کنید دیگر هنر نکردید! آن کسی که می آید و خود را از بین می برد و با یک اعمالی خود را به نابودی می کشاند، یا در زندان یا در غیر زندان برای اینکه به دنیا اعلام کند هدف خود را، برای اینکه به افراد اعلام کند مکتب خود را، برای اینکه خودیت خود را به افراد اعلام کند این چه ارزشی دارد! در میان سابق هم بودند، وقتی که ابی لهب را می خواست آن شخص به قتل برساند، یعنی می خواست سرش را ببرد، می گوید: بیا سر مرا از پائین ببر که وقتی پیش پیغمبر می برید آن جلالت و عظمت من محفوظ باشد. در موقع فوت و در موقع مرگ به فکر شخصیت خودش است. حالا این برای او از بین بردن بدن ارزشی دارد، ارزش ندارد. این دنبال شخصیت خودش است، این به دنبال موقعیت خودش است پس از مرگ، این ارزش ندارد، حتی در زمان سابق هم همین طور بوده.

نقل می کنند، من در تاریخ عرب می خواندم که بسیاری از همین رؤسای عرب و شجاعان و اینها اصلاً عارشان می شد وقتی که در مقابله با لشکر قرار

می گرفتند از عقب کسی به آنها بخواهد حمله بکند، اصلاً عارشان می شد روبرگردانند، می گفتند: اگر مرد و مردانه‌ای بیا از جلو حمله کن! این برای من عار است بیایم با یک نفر مقابله کنم که او اینقدر شخص پست و اینقدر شخص دنی و غیر شخصیتی است که می خواهد از پشت به من حمله کند و مرا از بین ببرد. من اصلاً رویم را به این برنمی گردانم و حتی او می آمد و از بین هم می بردش هم اتفاقاً! ولی این شخص اینقدر متکبر بود و اینقدر شخصیت دوست و بر محوریت خود و شأنیت و شخصیت خودش بود که حتی سرش هم برنمی گرداند و از بین می رفت. خوب این یعنی چه، آیا این از بین رفتن برای او افتخار است؟ آیا این کشته شدن برای او افتخار است، افتخار نیست. ولی سیدالشهدا و اصحاب به این فکر نبودند، به این فکر نبودند که بعد از فوتشان چه خواهد شد. ما کار خودمان را انجام می دهیم، بعد از ما گنبد و بارگاه بر مزار ما بسازید یا نسازید ما راه خودمان را می رویم، ما زائر داشته باشیم یا نداشته باشیم راه خودمان را می رویم. امام حسین دارد می گویدها، آن چه که ما باید به او برسیم اوست، و به او هم رسیدیم و بقیه حطام است. اینجاست که عاشورا می شود اسوه، عاشورا اینجاست که می شود الگو، اسوه بودن امام حسین روز عاشورا برای همین است، برای این مسأله است که در آن جا مسائل دیگر در آن جا راه ندارد، دنیا در آن جا راه ندارد، تصوّرات و تخیلات راه ندارد. افراد بیایند آنجا، نیایند، زمانی بیایند، زمانی نیایند، در این جا راه ندارد.



در زمان مرحوم آقا یادم است یک روز ما در منزل بودیم یک شخصی طلبه‌ای آمد در آن جا می‌خواست خدمت آقا برسد، و ایشان هم مجال نداشتند و وقتی الحاح کرد و بالأخره آمدند و یک چند دقیقه‌ای ایشان را دید. من هم در آن جا بودم، من جمله از صحبت‌هایی که می‌کرد زمان، زمان جنگ بود، می‌گفت: آقا من اخیراً متوجه شدم که در قصدم و در نیت قربتم خللی است. ایشان فرمودند: چطور؟ گفت: وقتی که من در آن جا بودم در همان جبهه و همان در معرکه قتال یک روز رفته بودم برای تجدید وضو، من در آن موقعیت با خودم احساس کردم اگر الآن فرض کنید که یک سلاحی بیاید، یک وسیله‌ای بیاید، یک بمبی بیاید چیزی و من در این حال از دنیا بروم و بمیرم خوب این بد است که، می‌گفت، حالا فرض کنید که آدم باید در میان جنگ فرض کنید که کشته بشود، نه اینکه حالا نشسته فرض کنید که یا خوابیده مثلاً من باب مثال این درست نیست. حالا چه می‌گویند؟ می‌گویند که این آقا فرض کنید که خوابیده بود، فرض کنید که یک دفعه چنین شد یا اینکه نه در حین فرض کنید که حمله در حین چه و این حرفها و الآن احساس می‌کنم خوب این نیتش خوب بود، نیتش خوب بود و متوجه این مسأله متوجه شد و این متوجه نقص شد، متوجه نقص خودش شد. اما برای اصحاب امام حسین این مسأله مطرح نیست. تازه این شخصی که آمد در آن جا بسیار مرد محترمی بود، بسیار مرد باتقوایی بود، اگر نبود که یک همچین مطالبی

برایش پیش نمی‌آمد، خدا می‌خواست متوجهش کند، ولی برای افراد و اصحاب سیدالشهدا اصلاً این مسائل نبود، حبیب بن مظاهر جلوی امام حسین افتاد، یعنی وقتی که حضرت داشتند نماز می‌خواندند، آمدند دو نفر در جلوی حضرت ایستادند که تیرها که می‌آید به حضرت اصابت نکند، یکی از آنها حبیب بن مظاهر بود دیگر، خوب حالا این در میدان جنگ نشد و فرض بکنید که من باب مثال قتال نکرد، خوب نکرد که نکرد، او فقط می‌خواهد خودش را فدای امامش بکند، این مسأله مهم است. پس بنابراین نتیجه‌ای که از عرائض امروز گرفته می‌شود آن اینست که در مکاتب الهی آنچه که وجود دارد فقط و فقط توجّه به توحید است و هیچ‌گونه التفاتی به خود و به منافع خود و شخصیات خود و آن چه که پس از خود انجام می‌گیرد یا نمی‌گیرد، در آن مکتب وجود ندارد.

انشاءالله امیداوریم که خداوند ما را از سرچشمه ماء معین معارف اهل بیت علیهم السلام سیراب و کامیاب بگرداند، در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بفرماید، اولیاء امور در حفظ مبانی اسلام تأیید بفرماید. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام از گذشتگان را مشمول غریق رحمت واسعه مقام ولایت بگرداند. آمین.

اللهم صل علی محمد و آل محمد